



شاهنامه فردوسی نخستین منظومه پایداری

اگر بپذیریم که «ادب مقاومت از نوع ادب متعهد و سیاسی است»^۱ قدیم‌ترین نمونه‌های باقی مانده از شعر دری در قلمرو ادبیات پایداری قرار می‌گیرند. یکی از این نمونه‌ها شعر مردم بلخ در هجو اسدبن عبدالله — حاکم خراسان — است که در سال ۱۰۸ ه. ق برای جنگ با امیر ختلان و خاقان ترک بدان سامان رفت و شکست خورده به بلخ بازگشت:

از ختلان آمدیه

به روی تپاه آمدیه

آواره باز آمدیه

بیدل فراز آمدیه^۲

نمونه دیگر شعری است از یزید بن مفرغ در هجو عبیدالله بن زیاد:

آب است و نیبذ است

عصارات زبیب است

سمیه روسپیذ است^۳

شعر دیگر نیز از عباس بن ترخان است در تپاه سب بر خرابی سمرقند:

سمرقند کندمند

بذینت کی افکند

از چاچ ته بهی

همیشه ته خهی

همان گونه که مشاهده می‌کنیم اشعار فوق بیشتر صیغه محلی و گویشی دارند تا رسمی و کلاسیک. لذا هنوز جای این پرسش باقی است که «ادبیات پایداری از چه زمان و با چه کسانی آغاز می‌شود؟»

شعر نوپای فارسی که مرکز آن طی دوران حکومت سامانیان در ماورالنهر قرار داشت، فاقد عناصری بود که بتواند آن را به شعر مقاومت در مفهوم خاص خود نزدیک کند. برای این مسئله دو دلیل مهم می‌توان برشمرد. نخست آنکه سامانیان نوعاً پادشاهی عدل گستر، فرهنگ دوست و شاعر پرور بودند و در زمان آنها جامعه از آسایش و رفاه نسبی برخوردار بود. لذا محلی برای نارضایتی و اعتراض وجود نداشت و دوم اینکه شعر فارسی هنوز به سر و صورت سامان یافته‌ای نرسیده بود که دغدغه محتوا، آن را در مسیر اعتراضات اینچنینی بیندازد. هم شاعران عهد سامانی بیشتر صرف رفع نواقص فنی و صوری شعر و رسیدن به پختگی زبان و بیان می‌شد. علاوه بر این، نهال نوبالیده



شعر برای بقای خویش در آن روزگار، نیازمند به دربار شاهان بود و همین امر حضور مضامینی از نوع مقاومت را در شعر، منتفی می‌ساخت. پس از ضعف و شکست حکومت سامانی و روی کار آمدن غزنوی مرکزیت شعر به غزنه پایتخت غزنویان منتقل شد. شاعران این دوره نیز با انگیزه‌های گوناگون به خصوص برخورداری از بخششهای افسانه‌ای سلطان محمود غزنوی جذب دربار و مدیحه‌خوان او می‌شدند. تنها پایداری این شاعران درباری فریاد «بس ای ملک» بود که از سر مجامله در برابر بخششهای بی‌حساب سلطان سر می‌دادند.^۵

در عهد مسعودی و پس از آن نیز، کاروان شعر کم و بیش در همین وادی سیر می‌کرد.

یعنی مضمون سروده‌ها مدح بود و مرثیه.

مدح شاه تازه به تخت نشسته و رثای ولی‌نعمت در گذشته و در حاشیه این دو، اندکی وصف و تغزل. شاعری که در این روزگار از هنجار زمانه خویش تبعیت نکرد و شعری از نوع دیگر پدید آورد فردوسی توسی است که در ادامه به بررسی شاهنامه سترگ او خواهیم پرداخت.

حتی اگر وابستگی فکری فردوسی را به نهضت شعوبیه ندانیم این قدر هست که در روزگار غلبه عرب‌مآبی و تبلیغات گسترده حکومتی در این خصوص، فردوسی اقدام به پی‌ریزی بنای عظیمی کرد که عمده‌ترین مصالح آن داستانهای حماسی-ملی ایران و زبان تقریباً سرة فارسی بود و

این در حد نوعی مقاومت فرهنگی به شمار می‌رفت. علاوه بر این، چنان که پیش‌تر ذکر کردیم ادب پایداری از فروع ادبیات متعدد و سیاسی است و می‌دانیم که در شاهنامه تعهدات گوناگونی اعم از تعهد زبانی، ملی، مذهبی، اخلاقی و... وجود دارد. از جنبه سیاسی نیز فردوسی هم‌زمان در دو جبهه مبارزه می‌کند، چرا که از یک سو در شاهنامه، تورانی را که مرادف ترک است نمونه بدی و بیدادی و بی‌تمدنی معرفی می‌کند، حال آنکه سلطان غزنه نسب به همان ترکان می‌رساند و از سوی دیگر در آن کنایه‌ها و تعریضهای تند نسبت به عباسیان وجود دارد که هم غاصبان خاندان نبی و وصی بودند و هم مروجان نژاد پرستی عربی که با روح تعالیم اسلام مبیانت تام و تمام داشت. در نامه یزدگرد به مرزبانان طوس، فردوسی از «زاغ‌ساران بی‌آب و رنگ» یاد می‌کند که از «نام و تنگ» بی‌بهره‌اند و پوشیده نیست که این اوصاف منطبق بر سپاه جامگان عباسی است. او از زبان یزدگرد و در اشاره به اوضاع حکومت عباسیان می‌گوید:

شود خوار هر کس بود ارجمند
 فرومایه را بخت گردد بلند
 پراکنده گردد بدی در جهان
 گزند آشکارا و خوبی نپنهان
 به هر کشوری در ستمکارهای
 پدید آید و زشت پتیارهای
 نشانی شب تیره آمد پدید
 همی روشنایی بخواهد برید
 (ص ۲۱۴۱)

اگر با نگاهی دقیق به داستانهای شاهنامه بنگریم مشاهده خواهیم کرد این داستانها - با آنکه از منابع پیشین گرفته شده‌اند - تنظیم و تدوین آنها به گونه‌ای است که متضمن خط‌دهی سیاسی به مردم و تعریض و کنایه نسبت به اوضاع جاری جامعه باشد. در واقع فردوسی «در شاهنامه اگر چه پای‌بند متن خدای نامه بوده لیکن روح زمان به خوبی در آثار منعکس شده است» به عنوان مثال بعضی از پژوهشگران عقیده دارند در نامه رستم فرخ‌زاد به برادرش، فردوسی به شرایط زمان خود اشاره کرده و منظور وی از «بنده بی‌هنر» شخص سلطان محمود است.^۶ اما اوج این معنا در این داستان کاوه می‌بینیم.

کورت هاینریش هانتزن - پژوهشگر آلمانی - در این باره می‌نویسد: «اگر همچنان به این فرض پای‌بند باشیم که فردوسی و ثمالی از یک الگو استفاده کرده‌اند - این هم کاملاً قابل تصور است که مؤلف غرر [اخبار ملوک الفرس] پایان فصل مربوط به ضحاک را از منبعی دیگر گرفته باشد - می‌توانیم چنین نتیجه‌گیری کنیم:





پایداری می‌نشانند تشیع این شاعر خراسانی است. فردوسی شیعه بود و تشیع مذهبی است که سیاست و عقیده در آن به صورت جدایی ناپذیری درهم تنیده شده است.^{۱۱} شیعه به حکم اعتقاد مذهبی خود هر حکومتی جز حکومت مبتنی بر خلاف علی (ع) و ولایت خاندان او را غاصب می‌شمارد و با آن مبارزه می‌کند و طبقاً حکومت عباسی و غزنوی هم مشمول این مبارزه خواهد بود. این یک واقعیت تاریخی است که فردوسی در دوره قمرطی کشیهای محمود مهر و اعتقاد خود را نسبت به خاندان علی (ع) آشکارا بر زبان آورده بود و جزء اقلیتی به‌شمار می‌رفت که دشمن محمود و خلیفه عباسی شناخته شده بودند.

نظامی عروضی در «چهار مقاله» ابیات چندی را دلیل بر رفض فردوسی ذکر کرده که هم بسیار صریح‌اند و هم بسیار مشهور:

خردمند گیتی چون دریا نهاد
برانگیخته موج از او تند باد
تا آنجا که:

بر آن زادم و هم بر آن بگذرم
چنان دان که خاک پی حیدرم^{۱۲}

دکتر ندوشن در این باره می‌نویسد:

«گمان نمی‌کنم هیچ کس دیگری با این صراحت و شجاعت در برابر محمود غزنوی و خلیفه عباسی عرض وجود کرده باشد، همه سخنانی که چه از نظر سیاسی و چه از نظر مذهبی بیانش گناهی نابخشودنی بود در اینجا بر قلم آورده شده. این سخنان موجودیت و حشمت عباسیان را که خاندان علی را حریف و دشمن خود می‌شمردند به بازی می‌گرفت و قلم تخطئه و تحقیر بر فتوحات و رافضی‌کشی‌های محمود می‌کشید».^{۱۳}

با توجه به مطالب فوق تردیدی باقی نمی‌ماند که در بیش از هزار سال تاریخ ادبیات فارسی شاهنامه فردوسی نخستین اثر جدی در زمینه ادب پایداری است. انگیزه فردوسی از سرودن شاهنامه — آن‌چنان که خود می‌گوید — علاوه بر باقی گذاشتن یادگاری جاوید از خود و صیانت از زبان و فرهنگ پارسی پاسخ به این پرسش بوده است که «منشاء این همه ظلم و بی‌عدالتی در

فردوسی در اینجا شخصاً می‌خواهد به کشمکش سیاسی بپردازد که برای او بیش از سرگذشت شاهان پیش از تاریخ کشش دارد... تعالی با کلماتی محدود و خشک و بی‌روح از قیام کاوه ضد ضحاک سخن می‌گوید، اما در شاهنامه درست این اولین صحنه‌ای است که آکنده از روح زندگی است، نه از این رو که در اینجا فردی به خاطر کسب حقوق شخصی خود قیام می‌کند، بلکه از آن جهت که کاوه به‌صورتی با عظمت و غیرقابل مقاومت در آنجا قد علم کرده و به‌عنوان مدافع حق و عدالت، از ایران برضد بدی و پلیدی و قدرت خارجی (ضحاک) دفاع می‌کند. تردیدی نیست که فردوسی او را به این نیرو مسلح کرده و از وی فردی ایرانی ساخته و پرداخته که از شکوه و عظمت میهن خود دفاع می‌کند».^{۱۴}

دکتر ندوشن هم سخنی دارد که با این موضوع بی‌ارتباط نیست:

«چرم‌پاره کاوه، آیت قدرت و شکوه مردم مظلوم و تهی‌دست است که به همت خود حکومت ظلم را سرنگون می‌کنند و فریدون را که نماینده روشنی و راستی و عدالت است، بر تخت می‌نشانند. زیبایی و شگرفی این داستان در آن است که حماسه فیروزی مدم ستم‌کشیده و دلسوخته، در اساطیر هیچ ملتی دیده نمی‌شود... در شاهنامه گرچه اراده ایزدی بر نابودی ضحاک تعلق گرفته است، ولی حضور کاوه، جنبه خاکی و انسانی به‌ماجرای می‌بخشد. پیرمرد گوزیشتی قد برمی‌افزاید و به دستیاری مردم کوچه و بازار کاری می‌کند که چگونگی آن انقلاب فرانسه را به یاد می‌آورد. واقعاً عجیب و باشکوه است که در ادبیات داستانی ما پهلوانی چون کاوه دیده می‌شود که امروزی بودن و نو بودن و خاکی بودن و واقعی بودن سیمای او، او را شبیه انقلابیون قرن نوزدهم و بیستم جلوه می‌دهد».

بنا بر آنچه تا کنون گفته شد حتی «هنگامی که چنین به نظر می‌رسد که فردوسی از گذشته کهن و گاهی اساطیری سخن می‌گوید وضع موجود زمان و واقعیت زنده معاصر را در منظومه خویش منعکس می‌سازد».^{۱۵} علاوه بر اشارات ضمنی، فردوسی گاه با صراحت، اوضاع جامعه و ظلم و ستم زمامداران عصر خود را با توصیف تنگدستی و تیره‌روزی خویش، آینه‌داری کرده است:

برآمد یکی ابر و شد تیره ماه
همی تیر بارد از ابر سیاه
نه دریا پدید و نه دشت و نه راغ
نبینم همی در هوا پر زاغ
حواصل فشانند هوا هر زمان
چه سازد همی زین بلند آسمان
نماند نمک سود و هیزم نه جو
نه چیزی پدید است تا جو درو
بدین تیرگی روز و بیم خراج
زمین گشته از برف چون کاه عاج
همه کارها را سراندر نشیب
مگر دست گیرد حسین قتیب
(ص ۵۱۰)

عنصر دیگری که فردوسی و اثر سترگ او را بر قلّه ادب



● شاعری که در این روزگار از هنجار زمانه خویش تبعیت نکرد و شعری از نوع دیگر پدید آورد فردوسی توسی است.

● فردوسی اقدام به پی‌ریزی بنای عظیمی کرد که عمده‌ترین مصالح آن داستانهای حماسی — ملی ایران و زبان تقریباً سره فارسی بود و این در حد نوعی مقاومت فرهنگی به شمار می‌رفت.

● عنصر دیگری که فردوسی و اثر سترگ او را بر قلّه ادب پایداری می‌نشانند تشیع این شاعر خراسانی است. فردوسی شیعه بود و تشیع مذهبی است که سیاست و عقیده در آن به صورت جدایی ناپذیری درهم تنیده شده است.

● در بیش از هزار سال تاریخ ادبیات فارسی شاهنامه فردوسی نخستین اثر جدی در زمینه ادب پایداری است.





زمان ما چیست؟ آیا فرمانروایان پیشین نیز به همین صورت حکومت می کرده اند؟» لذا در «سبب فراهم آوردن کتاب» می گوید:

یکی پهلوان بود دهقان نژاد
دلیر و بزرگ و خردمند و راد
پژوهنده روزگار نخست
گذشته سخنها همی باز جست
ز هر کشوری موبدی سال خورد
بیاورد کاین نامه را یاد کرد
بیرسیدشان از کیان جهان
وزان نامداران و فرخ مهان
که گیتی به آغاز چون داشتند
که ایدون به ما خوار بگذاشتند؟
(ص ۲۲ و ۲۳)



پاسخ به همین پرسش است که شاهنامه را از مرزهای یک اثر تاریخی، افسانه‌ای و حتی ادبی صرف فراتر می برد. داستان شاهنامه در هر سه بخش اساطیری، پهلوانی و تاریخی برخلاف انکار و انتقاد بسیاری از علمای قدیم و جدید واجد جهت گیریهای آشکار و پنهان سیاسی و یک اثر کاملاً ملترزم و متعهد است. لذا اگر از این منظر شاهنامه حکیم توس بنگریم با اندیشه سیاسی منظم و منتظمی روبه رو می شویم که نه تنها نظام سیاسی حاکم را مورد اعتراض و انتقاد قرار می دهد بلکه شیوه و ساختار حکومتی خاصی را پیشنهاد و اصول آن را تبیین می نماید. حکومتی که اساس و پایه مشروعیت آن فره ایزدی و تاءید آسمانی است. این فره ایزدی به کسی تعلق می گیرد که نژاده (دارای گوهر پاک) و موصوف به فضایل والای انسانی نظیر پرهیزگاری، شجاعت و در راءس همه آنها خردمندی و دادگری باشد. فره ایزدی تا زمانی مؤید فرمانروا و همراه اوست که فضیلتها و صفات فوق در او موجود باشند و چنانچه حاکم به ستمکاری (بیداد)، دنیا طلبی (آز) و استبداد و خودکامگی (منی) روی آورد فر ایزدی از او روی بر خواهد تافت. این معنا در داستان جمشید چنین بیان شده است:

یکایک به تخت مهی بنگرید
به گیتی جز از خویشتن را ندید
منی کرد آن شاه یزدان شناس
ز یزدان بیچید و شد نا سپاس
چنین گفت با سالخورده مهان
که جز خویشتن را ندانم جهان
بزرگی و دیهیم و شاهی مراست
که گوید که جز من کسی پادشاست
چو این گفته شد فر یزدان از اوی
بگشت و جهان شد پر از گفت و گوی
منی چون بیبوست با کردگار
شکست اندر آورد و برگشت کار
(ص ۳۸ و ۳۹)

وقتی فر ایزدی از جمشید گرفته می شود، ظلم او بالا می گیرد، مردم دل از مهر وی برمی کنند و بر او می شورند:
سپه کرده و جنگ را ساخته
دل از مهر جمشید پرداخته
(ص ۴۳)

پیام فردوسی در این داستان و سایر داستانهای مشابه، آن است که

حکومت اگر چه شاءنی آسمانی و الهی دارد، حاکم باید از خودکامگی و استبداد پرهیزد چرا که خودکامگی و ستم زمامداران منجر به جدایی ملت از حکومت و در نهایت سلطه بیگانگان بر کشور خواهد شد. چنان که در همین داستان مردم به ستوه آمده از ستم جمشید، به ضحاک پناه می برند و گرفتار ظلم اجنبی می شوند.

سواران ایران همه شاه جوی
نهادند بکسر به ضحاک روی
(ص ۴۳)

به اعتقاد فردوسی، جامعه وقتی روی امنیت، عدالت و رفاه را می بیند که تصمیمات اساسی در آن با مشورت آگاهان اتخاذ شود. لذا در داستانهای شاهنامه نخبگان کشور، اعم از پهلوانان و دانشمندان و پیران جهان دیده طرف مشورت فرمانروایان دادگر هستند و در کنار هر پادشاه صالحی وزیری فرزانه حضور دارد.

عنصر دیگری که در اندیشه سیاسی فردوسی از جایگاه ویژه و والایی برخوردار است عدالت خواهی و عدالت محوری است.

فردوسی در شاهنامه هر گاه به ستایش پادشاهی شایسته پرداخته، او را به صفت خردمندی و دادگری ستوده و در مقابل شاهان نالایق — نظیر کیکاووس — را به سبب بی خردی و بیدادگری نکوهش کرده است.^{۱۴} او ریشه همه نابسامانیهای اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی و... را بی عدالتی و





از نگاهی دیگر، عدل — در کنار عقلانیت و خردگرایی — به عنوان یکی از مهم ترین اصول تشیع که فردوسی سخت بدان پای بند است، یک ارزش دینی به شمار می رود لذا حاکم بیدادگری که نان و خور خویش از گرده مردم درویش می کشد در نظر فردوسی فردی بی دین است، حتی اگر همچون خلیفه عباسی بر منبر پیامبر (ص) تکیه زده باشد؛

گر از پوست درویش باشد خورش
ز چرمش بود بی گمان پرورش
پلنگی به از شهریاری چنین
که نه شرم دارد نه آیین نه دین
(ص ۱۶۶۵)

آن گونه که از داستانهای شاهنامه برمی آید فردوسی بر این باور است که به مخاطره افتادن امنیت ملی و استقلال کشور نیز ناشی از بیدادگری و ستم شاهان است، چنان که وقتی گشتاسپ، اسفندیار بی گناه را (که سالها برای اعتلای دین و میهن جنگیده است) به بند می کشد مردم از بیعت شاه برمی گردند، شورش و آشوب کشور را فرامی گیرد و در این اوضاع آشفته، سالار چین به این اندیشه می افتد که به ایران زمین بتازد و کین شکستهای پیشین بستاند؛

به هر جا کجا شهر یاران بدند
از آن کار گشتاسپ آگه شدند
که او مر سر پهلوان را بیست
تن پیلوارش به آهن بخت
بگشتند یکسر ز فرمان شاه
به هم برشکستند پیمان شاه
پس آگاهی آمد به سالار چین
که شاه از گمان اندر آمد به کین
کنون است هنگام کین خواستن
بباید بسیجید و آراستن
(ص ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱)

گذشته از داستان جمشید که پیش تر بدان اشاره کردیم در ماجرای خسرو پرویز نیز هنگامی که ظلم خسرو و کارگزاران وی بالا می گیرد و مردم دچار سختی و عذاب می شوند، سران سپاه به قیصر روم رو می کنند:

چو بی آب و بی نان و بی تن شدند
ز ایران سوی شهر دشمن شدند
گراز سپهبد یکی نامه کرد
به قیصر ورا نیز بدکامه کرد
بدو گفت: بر خیز و ایران بگیر
نخستین من آیم تو را دستگیر
(ص ۲۰۸۰)

در داستان فتح ایران به دست ترکان نیز ستم نوذر زمینه را برای حمله ترکان فراهم می سازد. به هر روی نمونه های فوق علاوه بر اینکه جایگاه عدالت را در اندیشه فردوسی روشن می کند از بصیرت سیاسی وی نیز پرده برمی دارد بصیرتی که بسیاری از همگنان وی از آن بی بهره بوده اند. مثلاً نویسنده مقدمه شاهنامه ابومنصوری، اشغال کشور به دست بیگانگان را این گونه تحلیل می کند: «کشور از شاهان تهی ماندی و بیگانگان آمدندی و بگرفتندی این پادشاهی، چنان که به گاه جمشید، به گاه نوذر، به گاه اسکندر»^{۱۵}

ستم حاکمان می داند به همین علت، عدالت در شاهنامه تنها یک مفهوم فلسفی — اخلاقی منتزع و مجرد نیست بلکه یکی از اصول بنیادین حکومت و فضیلتی است که شخصیت فرمانروا باید همواره بدان آراسته باشد.

رواج بی عدالتی و ستم در جامعه، که سیر آن از فرادستان و حاکمان به سوی فرودستان و رعایاست موجب آن می شود که انسانها به حق خویش قانع نباشند، به حقوق یکدیگر تجاوز نمایند و هر کس به هر وسیله بکوشد میزان بیشتری از منابع مادی موجود در کشور به خود اختصاص دهد و همین امر موجب بروز فساد و عدم تعادل در تمام شئون اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، و... می شود و کار بدان جا می رسد که حتی طبیعت نیز به دست مردم بد تبا می شود:

ز بیدادی شهریار جهان
همه نیکویی باشد اندر جهان
نزاید به هنگام در دشت گور
شود بچه باز را دیده کور
نبرد ز پستان نخچیر، شیر
شود آب در چشمه خویش قیر
شود در جهان چشمه آب خشک
نگیرد به نافه درون بوی مشک
ز کزی گریزان شود راستی
پدید آید از هر سوی کاستی
(ص ۳۸۷)

زنا، ربا، بی رحمی مردم نسبت به یکدیگر و منزوی شدن خردمندان نیز ناشی از بی عدالتی و ستم حاکمان است:

به پستانها در شود شیر، خشک
نبوید به نافه درون نیز مشک
زنا و ربا آشکارا شود
دل نرم، چون سنگ خارا شود
به دشت اندرون گرگ مردم خورد
خردمند بگریزد از بی خرد
شود خایه در زیر مرغان تبا
هر آنکه که بیدادگر گشت شاه
(ص ۱۵۶۸)

وقتی بیداد و ظلم اوج می گیرد و فراگیر می شود فضایل انسانی در جامعه به محاق می روند، چنان که در دوران حکومت ضحاک که در واقع حکومت اوباش، نامردان و دیو صفتانی است که مقامهایی به دست آورده، کارها را به راه می برند و خود در سایه هراس انگیز حکومت وی از تاز و نعمت برخوردار هستند، همه انسانهای پاک و شریف به ناگزیر منزوی شده و به بی نصیبی رضایت داده اند. ابیات زیر تصویر دقیقی از این اوضاع ترسیم می کنند:

نهان گشت کردار فرزنانگان
پراکنده شد کام دیوانگان
هنر خوار شد جادویی از جمند
نهان راستی، آشکارا گزند
شده بر بدی دست دیوان دراز
ز نیکی نبودی سخن جز به راز
(ص ۴۵)

● اگر از این منظر شاهنامه حکیم توس بنگریم با اندیشه سیاسی منظم و منتظمی روبه رو می شویم که نه تنها نظام سیاسی حاکم را مورد اعتراض و انتقاد قرار می دهد بلکه شیوه و ساختار حکومتی خاصی را پیشنهاد و اصول آن را تبیین می نماید.

● پیام فردوسی در این داستان و سایر داستانهای مشابه، آن است که حکومت اگر چه شانی آسمانی و الهی دارد، حاکم باید از خودکامگی و استبداد بپرهیزد، چرا که خودکامگی و ستم زمامداران منجر به جدایی ملت از حکومت در نهایت سلطه بیگانگان بر کشور خواهد شد.

● عدالت در شاهنامه تنها یک مفهوم فلسفی — اخلاقی منتزع و مجرد نیست بلکه یکی از اصول بنیادین حکومت و فضیلتی است که شخصیت فرمانروا باید همواره بدان آراسته باشد.





زمین کسان خوار نگذاشتی
گرایدون که دهقان بدی تنگ دست
سوی نیستی گشته کارش ز هست
بدادی ز گنج، آلت و چارپای
نماندی که پایش برفتی ز جای
(ص ۱۴۱۷)

فردوسی با اشاره به دادگری و خدمات اردشیر این نکته را به زمامداران
زمان خویش و تمام تاریخ گوشزد می کند که:

ز دانا سخن بشنو ای شهریار
جهان را بر این گونه آباد دار
چو خواهی که آزاد باشی ز رنج
بی آزاری و رنج آکنده گنج
بی آزاری زیر دستان گزین
بیابی ز هر کس به داد آفرین
(ص ۱۴۱۸)

پی نوشتها:

* همه ابیات منقول است از: شاهنامه فردوسی، ج اول، تهران، انتشارات ققنوس
(بر اساس چاپ مسکو)، ۱۳۷۸.

۱. صادق آئینه‌وند، ادبیات مقاومت، کیهان فرهنگی، ش ۷، ۱۳۷۰، ص ۳۴.
۲. پرویز نائل خانلری، وزن شعر، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷، ص ۵۸.
۳. ابن قتیبه، الشعر و الشعر، بیروت، دار الثقافة، ۱۹۶۴، ص ۲۷۷.
۴. ذبیح... صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، چاپ دوازدهم، تهران، توس،
۱۳۷۱، ص ۱۴۸.
۵. رک: عنصری بلخی، دیوان اشعار، تصحیح سید محمد دبیر سیاقی، ج اول، ج دوم، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳، ص ۱۸۲.
۶. محمد علی اسلامی ندوشن، زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، ج چهارم، تهران، یزدان، ۱۳۶۸، ص ۵۱.
۷. رک: محمد معین، مزدیسنا و تاء تیران بر ادب پارسی، تهران، دانشگاه تهران،
چ اول، ۱۳۲۶، ص ۳۸۵.
۸. کورت هاینریش هانزن، شاهنامه فردوسی (ساختار و قالب)، ترجمه کیکاووس
جهان‌نداری، ج اول، تهران، فرزاد، ۱۳۷۴، ص ۳۳.
۹. محمد علی اسلامی ندوشن، پیشین، ص ۱۴۵ و ۱۴۴.
۱۰. استار لکف، فردوسی و شاهنامه، ترجمه رضا آذرخش، تهران، ۱۳۴۷، ص
۲۵۷.
۱۱. رک: نعمه، عبدا... فی ظل التشیع، ج دوم، کویته، دار التوحید الاسلامی،
۱۹۸۰، ص ۴۹.
۱۲. نظامی عروضی، چهار مقاله، تصحیح علامه محمد قزوینی، (شرح لغات محمد
معین)، چاپ اول، تهران، جام، ۱۳۷۲، ص ۷۹.
۱۳. محمد علی اسلامی ندوشن، پیشین، ص ۴۴.
۱۴. رک: رضا چهرقانی برچلو، خوان آسمان (نگاهی به مقاله قربانی ایران
باستان)، کیهان فرهنگی، ش ۱۴۷، ۱۳۷۷، ص ۶۱.
۱۵. کریم کشاورز، هزار سال نثر پارسی، تهران، انتشارات آموزش انقلاب
اسلامی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۲۵۷.
۱۶. قدمعلی سرامی، از رنگ گل تا رنج خار، شکل‌شناسی قصه‌های شاهنامه،
تهران، علمی و فرهنگ، ۱۳۷۳، ص ۸۸.
۱۷. ابوالقاسم پاینده، ترجمه تاریخ طبری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، ج
۱، صص ۱۳۹-۱۳۵.

با همه این احوال و با آنکه فردوسی سلطه اجنبی را ناشی از بی‌خردی و
ستمکاری خودیها می‌داند تن دادن به سلطه بیگانگان را هیچ‌گاه ناپسند
نمی‌کند. نه تنها نفس سرودن شاهنامه «شورش آگاهانه بر ضد سلطه
سیاسی ترکان و استعمارگران بوده است»^{۱۶} بلکه نحوه داستان‌پردازیهای
فردوسی نیز این اندیشه را کاملاً نمایان می‌سازد. قیام مردمی کاوه بر ضد
ضحاک با آن شاخ و برگ که شاعر به ماجرا داده است نشانگر روحیه
بیگانه‌ستیزی اوست، به ویژه وقتی شور و شگفتی این داستان را با بی‌حالی
و بی‌رمقی آنچه در تاریخ طبری و غررالملوک ثعالبی نقل شده مقایسه
نماییم.^{۱۷}

فردوسی علاوه بر ذکر خطرات بیداد، ثمرات داد را هم در شاهنامه
خویش بیان کرده است:

از ابر بهاران بیارید نم

ز روی زمین زنگ بزود و غم
جهان گشت پر سبزه و رود آب
سر غمگنان اندر آمد به خواب
زمین چون بهشتی شد آراسته
ز داد و ز بخشش پر از خواسته
جهان شد پر از خوبی و ایمنی
ز بد بسته شد دست اهریمنی
(ص ۵۲۱ و ۵۲۲)

در نگاه فردوسی حکومت عدالت‌محور حکومتی است که به مردم زور
نگوید و در مقابل زورگویان و توانگران حامی مستضعفان و بیچارگان باشد
و در روزگار سختی و تنگدستی با مالیاتهای سنگین کمر آنها را خم نکند و
با بخشش از بیت‌المال ایشان را سر پا نگهدارد. همه این موارد در بیان
خدمات اردشیر به مردم آمده است:

تهی دست را مایه دادی بسی
بدو شاد کردی دل هر کسی
به جایی که بودی زمینی خراب
و گر تنگ بودی به رود اندر آب
خراج اندر آن بوم برداشتی